ایجاد زمینه بهار رویش

حجت الاسلام حسین قربانی

۱۳ تیر ۱۳۹۸ موسسه لیله القدر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

قال امام صادق علیه السلام : «انَّ لِلَّهِ حَرَماً وَ هُوَ مَکهٌ وَ لِرَسُولِهِ حَرَماً وَ هُوَ الْمَدِینَهٌ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ حَرَماً وَ هُوَ الْکوفَهٌ»[۱]

امام صادق علیه السلام می فرمایند: برای خدا حرمی است در مکه، برای رسولش حرمی است در مدینه و برای امیرالمومنین حرمی است در کوفه « وَ لَنَا حَرَماً» بقیه ما اهل بیت هم یک حرم داریم، «وَ هُوَ قُمٌّ» که در شهر قم قرار گرفته است، «وَ سَتُدْفَنُ فِیهِ امْرَأَهٌ مِنْ وُلْدِی تُسَمَّی فَاطِمَهَ» به زودی خانومی در آن دفن خواهد شد، اسمش فاطمه است، «مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهٌ»[۲]کسی که ایشان را زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود.

این دست روایت‌ها که موضوع واجب شدن بهشت و خواص زیارت را نقل می کند، مسلماً با پیش‌فرض عارفاً لحقنا هست دیگر. طبیعتاً به هر میزان آن معرفت بیشتر باشد، بهره ای که انسان در آن زیارت می برد بیشتر است. خوب این روایت را به مناسبت ولادت خانم فاطمه

---

[۱] بحار الانوار۲۱۶:۵۷

[۲] همان

معصومه (علیها السلام) تقدیم شما کردم ولی می خواهم برای ورود به بحث، از آن یک استفاده هم بکنم. زیارت هم یکی از بهره ها است، یکی از موقعیت هایی است که می تواند بهره‌های زیادی را به ما بدهد. شما نگاه بکنید برای زیارت چه ثواب هایی ذکر کرده‌اند، چقدر خوب است آدم قبل از اینکه به زیارت برود این مفاتیح سید عباس قمی را بردارد، قبل از زیارت نامه ی هر امام، یک سری روایت آورده است در رابطه با خاصیت و ثواب هایی که برای زیارت نقل کرده‌اند، آن ها را بخواند. خیلی ثواب نقل شده است، آنقدر که بعضی وقتها بعضی ها شک می کنند، ای بابا این همه ثواب و یک زیارت؟! مگر چه خبر است؟! یک روایتی هم حاج آقا پورسیدآقایی خواندند که من هم آماده کرده بودم از آقا رسول الله(صلی الله) که می‌فرمایند: «إنّ لِرَبِّکُم فی أیّامِ دَهرِکُم نَفَحاتٍ» [۳]

خدا در روزگار شما، بعضی از روزهای ایام، یک نسیم هایی را می وزاند. «فَتَعَرَّضُوا لَهُ» خودتان را در معرض این نسیم‌ها قرار بدهید. فقط در معرض قرار بدهید، بهره می برید. این مسیرها می‌تواند موقعیت هایی باشد که برای آدم پیش می آید، زیارت می رود، وارد یک روز خاصی می‌شود، وارد ماه رمضان می‌شود، موقعیت‌هایی که برای انسان پیش می‌آید. آن دعایی که مخصوص شبهای جمعه است

[۳] احیاء العلوم ,جلد۱,ص۱۳۴

«یا دائم الفضل علی البریه»[۴] خدا دائماً دارد بر سر بندگان فضل می‌ریزد، ای کسی که علی الدّوام، فضلت دارد در عالم پخش می‌شود.

«یا باسط الیَدینِ بالعَطیه»[۵] ای کسی که همیشه دستانش برای بخشش باز است. همیشه دستش باز است که می گویند اصلا شما هیچ وقت شروع‌کننده نیستی، حتی وقتی شما به حرم اهل بیت می روی، به حرم امام رضا علیه السلام می روی و می گویی «السلام علیک» جواب سلام را می‌دهی، شما نمی توانی مقدم باشی حتی در سلام کردن. «یَا رَبِّ إِنَّکَ تَدْعُونِی فَأَوَلِّی عَنْکَ» خدایا تو دعوت کردی من هی نشنیدم و گوش نکردم، تو دعوت کردی، شروع کننده ما نیستیم، شروع‌کننده خدا و اهل بیت هستند و آنجا که می فرماید «سَمعنا منادیا ینادی للایمان» یک منادی هست همیشه دارد فریاد می‌زند: «آمنوا بر بّکم» ایمان بیاورید به پروردگار تان، «استجیبوا للّه» ، ببینید «یا ایُّها الَّذینَ آمَنو استَجیبوا للّه»[۷] یعنی چه؟ «جواب دهید» . پس باید یک صدایی باشد که شما جواب بدهید. (یواش یواش فضا داردچرتی میشود، یک صلوات بفرستید، چای را هم زودتر برسانید.) عرض به خدمت شما، «یا ایها الذین آمنو استجیبوا لله و لرسوله»[۸] جواب بدید به خدا و رسول، اذا دعا کم، وقتی که صدا می زنند، برای

---

[۴] دعای شبهای جمعه
[۵] همان
[۶] سوره آل عمران آیه ۱۹۳
[۷] سوره انفال آیه ۲۴
[۸] همان

چه؟ «لما یُوحییکُم»، زنده بکنند شما را، زنده شوید، از مردگی خارج شوید با جواب دادن به صدای رسول، آنها که یکسره دارند فریاد می‌زنند، ماییم که «صمٌ بکمٌ عمیٌ فهم لا یرجعون»[۹] هستیم. نمی‌شنویم یک سری چیزها را. روی گوشمان یک پرده و یک غشاوه است و روی چشم‌ها یمان، به سبب کفرهایی که ورزیدیم جلوی چشممان بسته شده است. به استادمون آقای ضیائی گفتم، احتمالا قبلا گفتم، یک موقعی ما خیلی خوب بودیم، خیلی گل بودیم، اصلاً همه چیز خوب بود، شب ما خوب بود، خواب ما خوب بود، خواب میدیدم در بیداری احساس می‌کردیم نزدیکیم و تقرب داریم، حالا الآن، آدم حالش از خودش به هم می خورد. گفت: که شما موتور ت را دم در نمیگذاری کسی، دزدی بردارد و برود، چطور این همه اطلاعات جمع آوری کردی، گذاشتی در ویترین، هیچ کاری هم به کارش نداری؟ معلوم است که می‌برند. «استجیبوا للّه و رسوله اذا دعا کم»

فعلاً فقط دارم صورت مسئله را می گویم، اصل موضوع را مطرح می کنم. بهره هایی، همیشه هست یا در ماه رمضان که می‌گوید «دُعیتُم الی ضیافت الله»[۱۰]سفره انداختند، فقط می‌گویند برو سر سفره بنشین، آماده، تازه رزقش هم معمولی نیست،یک موقع برای شما

---

[۹] سوره بقره آیه ۱۸
[۱۰] خطبه شعبانیه

سفره انداختند، می روی شکمت پر می شود، ای بسار ضرر هم داشته باشد، ولی این رزق نه، برای فکر ت رزق دارد، برای عقلت رزق دارد، برای قلبت رزق دارد، برای روحت رزق دارد، برای جسمت رزق دارد.

حالا خیلی دوست ندارم در این فضاها وارد شوم ولی آقای دکتر می داند، من میگرن دارم ولی در ماه رمضان میگرن اصلا به سراغم نمی آید، خوب می‌شود، همه چیز تنظیم می‌شود، آدم احساس می‌کند سلامت است، روایت داریم، «صوموا تَصحّوا»[۱۱]، روزه بگیرید تا سالم بمانید. ضیافت الله است،شما دعوت شدید به مهمانی خدا، مهمانی هم معمولی نیست، مثل مانیست که مهمان می‌خواهد بیاید خانه مان، موز ها را قایم می‌کنیم ، بعد بچه می آید آبرومان را می برد که بابا موزهای نیم متری که خریده بودی، از آنها هم بیاور، حالا هر کس به اقتضای خودش، شما پسته ها را قایم می‌کنید و یکی موزها را، البته الآن باید سیب‌زمینی‌ها را هم قایم کرد. «دُعیتم فیه الی ضِیافۀ الله»[۱۲]، سفره پهن است، اعتکاف که می‌روی، سفره پهن، موقعیت‌ها فراهم،زیارت هایی که می روی، واقعاً فقط یک زیارت برای آدم کافیست، آدم که ثواب زیارت ها را می خواند، می گوید زیارت که می‌روی و برمی‌گردی انگار تازه از مادر متولد شده ای، پاک. یکشنبه های ماه ذی القعده، نمازی دارد که می‌گویند اگر این نماز را خواندی، فاستأنف العمل،

---

[۱۱] بحار الانوار ۹۶،۲۵۵ مستدرک الوسائل۱-۵۹۰
[۱۲] خطبه شعبانیه

دوباره عملت را از نو شروع کن و قبلی‌ها را کار به کارشان نداشته باش، انگار تازه متولد شده ای، زندگی ات را از نو شروع کن. پس سفره که پهن است، همه چیز که آماده است، اما مسئله این است پس چرا ما همیشه گرسنه ایم؟ چرا بر سر این سفره چاق نمی‌شویم، رشد نمی‌کنیم؟ این همه رزق! یک ماه رمضان بس است برای آدم. پس چرا اتفاقی نمی‌افتد در وجود ما؟ چرا رشدی در خودمان احساس نمی‌کنیم؟ رشدی که باعث افزایش ظرفیت شود و تحمل من را بالا ببرد، فکرم دقیق‌تر شود. رشدی در وجود خودم احساس نمی کنم، تحملم پایین است و ذائقه ام هنوز کشش به سمت خیلی چیزها دارد. نفسم سرکش است، چرا آدم اینجوری احساس می‌کند در وجود خودش؟ «مَن لم یَعرِفِ الزِّیادَةَ فی نفسِهِ فهُو فی نُقصانٍ»[۱۳]

کسی که زیاد شدن را احساس نکند دارد به سمت نقصان می رود، کسی که رشد خودش را احساس می‌کند، امسالش را با پارسال مقایسه می‌کند متوجه است که دارد رشد می‌کند، روایت داریم «مَنِ استَوی یَوماهُ فهُو مَغبونٌ»[۱۴] کسی که دو روزش مساوی باشد این خسارت کرده. دو روزش مساوی باشد، خسارت کرده است، حرف نابجای هم نیست، وقتی قرار است من بی نهایت راه داشته باشم، هشتاد سال، نود سال، صد سال، هزار سال هم هیچ حساب می‌شود

[۱۳] بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۲۷
[۱۴] همان

در مقابل بی نهایت ، در مقابل بی نهایت، هر عددی صفر است پس حالا که من همچین صفری را دارم این پنجاه سال و صد سال، ثانیه به ثانیه اش باید رشد باشد. روایت داریم که در هر نمازی که می خوانید، توجه کنید، من خودم هر بار به این روایت توجه می‌کنم تاثیرش را احساس می‌کنم، هر نمازی که می خوانید،

« صَلِّ صَلاةَ مُوَدِّعٍ؛ فإنّ فيها الوُصلَةَ و القُربى »[۱۵]

یک جوری نماز بخوان انگار نماز آخرت است، امشب شب آخر است. یکی از رفقای ما، داستانش را گفته‌ام، سرطان داشت و فوت کرد. رفتم تهران ملاقاتش، گفتم چه حالی داری؟ گفت: حال شب امتحان را دارم که هیچ درس نخواندی و فردا کنکور داری و باید امتحان را بدهی، یک همچین حالی دارم، احساس می کنم دستم خالی است، سعی می کنم از کوچک ترین کارها نگذارم، پدر و مادرم می آیند دلم میخواهد ساعت ها بنشینم و نگاهشان کنم. یک سری چیزها که تا دیروز نمی دیدم، الآن میبینم.

فرمود: «مَنِ استَوى يَوماهُ فَهُوَ مَغبُونٌ»[۱۶]

کسی که دو روزش مساوی باشد خسارت کرده است، ضرر کرده. «و مَن كان آخرُ يوميه خيرَهما فهو مغبوط»[۱۷] کسی که روز بعدش بهتر

---

[۱۵] بحارالانوار۱۲۸\۲۰۰\۷۸
[۱۶] بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۲۷
[۱۷] بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۲۷

باشد مورد غبطه واقع می شود«و مَن کانَ آخِرُ یَومَیهِ شَرَّهُما فَهُوَ مَلعُونٌ»[۱۸]نگفت یک نفر یا کسی لعن می کند، همه لعنت می کنند،شن بیابان،علف دشت، ماهی دریا همه لعنت می کنند چون جلوی سیر هستی را گرفته است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری به غفلت نخوری[۱۹]

اما داری به غفلت میخوری، کسی که روز بعدش از قبل بدتر باشد، یعنی چه؟ یعنی گناه کرده باشد، یعنی رشد نکرده باشد. آقای صفایی یک جمله دارند، می‌گویند:فکر می کنیم گناه فقط نگاه به ناموس مردم است، دزدی و ربا و اینهاست، نه خیر بابا! وقتی اینها را گناه می دانیم و دایره ی آن را اینقدر تنگ و محدود کردیم، دوتا استغفار هم که می کنیم، خب اینها هم که پاک می شود از این به بعد دارم منت سر خدا هم میگذارم. وقتی هر ثانیه که من رشد نکردم، دارم گندی در عالم ایجاد می‌کنم. این گند نیاز به پوشاندن دارد، غفران یعنی پوشش

خب این گند نیاز به پوشاندن و استغفار دارد دیگر به این راحتی نمی گذرم. می گوید: « أَسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِّ لَذَّةٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ»[۲۰]خدایا! استغفار

---

[۱۸] بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۲۷
[۱۹] گلستان سعدی
[۲۰] مناجات الذاکرین صحیفه سجادیه

می کنم از همه لذتی که غیر از ذکر تو بوده."و من لم یعرف زیاده فی نفسه و هو فی النقصان"[۲۱]کسی که زیاد شدن خودش را نبیند در نقصان است. روایت یک قسمت دیگر هم دارد، شاید همین قسمت باشد"و هو فی النُقصان موته خیر مِن حَیاته" مرگ برایش بهتر از زنده بودن است، چون مرگ امکان را از او می گیرد. صوتی از آقای صفایی گوش دادم می‌گفتند: امکانی که در دست توست، اگر استفاده کردی که کردی، بهره ی آن را می‌بری و شکرش را به جا آوری که آوردی و الّا سیاهی می آورد. برایت سیاهی می آورد و قلبت را سیاه می کند. کنار حرم حضرت معصومه(ع) هستم، میرم زیارت برمیگردم، هیچ کدام از تعهداتم را عملی نمی کنم، دیگر آن پیغام ها را دریافت نمیکنم، این‌ها بهره هایی است که برای ما گذاشته اند و به وفور هم گذاشته اند. خواب و بیداری هست، همه روزها و ساعتها و سال‌ها وجود دارد، این بهره و سفره پهن است، اما مشکل چیست؟ آقای صفایی یکسری موانع را در کتاب "بهار رویش" مطرح می‌کنند. این بحث مدام دغدغه ی من بود از ماه رمضان که خارج شدم. در بهار رویش می گوید: خدا که دائم الفضل است اما مشکل چیست که از این بارش بهره مند نمی شویم؟ به خاطر این است که کاسه هایمان واژگون است و به همین خاطر از باران بهره نمی‌بریم.

[۲۱] بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۲۷

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس[۲۲]

تو باغ باش، زمینت زمین فراهمی باشد، همه چیز را آماده کرده باشی، چرا نروید؟ چرا رشد نکند؟ روایتی بود در ماه رمضان می خواندم که یکی از اصحاب ائمه پیش امام می آید و می‌گوید: شنیدم فلانی می گوید، تعجب از کسی است که نجات پیدا می‌کند. انسان چطور نجات پیدا می‌کند، با این همه موانع؟! امام می فرماید،در جوابش بگو، تعجب می‌کنم از کسی که راه پیدا نکند،نه تعجب کنم از کسی که راه پیدا می‌کند، با وجود رحمت خدا. اگر روایت را پیدا کنم.

فضل خدا هست، پس مشکل کجاست؟ مشکل، کاسه های واژگون است، یعنی چه؟ یعنی یک سری موانع وجود دارد، چیزهایی در وجود ما و دل ما خانه کرده است که هرچقدر باران ببارد، کاسه ی واژگون وجودی ما از آن بهره نمی برد. به اصطلاح ته کیسه سوراخ است، هر چه در آن میریزی از ته آن بیرون می ریزد. انبار موش دارد می‌خورد و از بین می برد و به ما بهره ای از آن نمی رسد. دیده اید در باغ، شاخه های اضافی دور درخت را می برند و علفهای هرز رو میچینند، چرا؟ به خاطر اینکه شاخه و برگ اضافی و علف هرز، قدرتی را که قرار است توسط آب و کود به درخت برسد می گیرد و نمی گذارد به

---

۲۲ گلستان سعدی

درخت برسد. علف هرز در دلها مان لانه کرده که آدم بهره نمی برد. یک ماه رمضان، چهل تا ماه رمضان، پنجاه تا ماه رمضان گذشته در حالی که یک رمضان هم برای نجات آدم کافی بوده است. ده روز پیش تهران بودیم خدمت شاگرد های قدیمی آقای صفایی، آقای لاجوردی یک داستان تعریف کردند از آقای صفایی که ایشان بیست و چند ساله که بوده گفته اند من چند سال است که خون در رگهایم سنگینی می کند، احساس سنگینی می کنم.(یک صلوات ختم کنید) یک موقع بچه اول ما که به دنیا آمده بود تا بچه گریه می کرد می‌دیدیم که خانم چه شده؟! بچه چه شده؟! یک رفیقی داشتیم با جناقش پنج،شش تا بچه داشت،میگفت اوایل ما هم همین طور بودیم. الآن بچه از بالا ی پشت بام می‌افتد میگویم خانوم خودت خوبی؟ دیگر عادت کرده ایم.

چه میگفتم؟ آقای صفایی چند ساله بوده این حرف را می زده ؟ بار خودش را بسته، کار خودش را کرده و از این سفره‌های الهی بهره اش را برده و از آن به بعد منتظر است، منتظر رفتن و دیگر کاری ندارد.

اما یک سری موانع وجود دارد که جلوی آن بارش رحمت الهی را می‌گیرد، کاسه واژگون است. این موانع مختلف است. کینه هست،حسد هست، کبرهست، ریا هست، غرور هست، شرک هست، کفر هست، توقع هست. خب همین ها، توقع،کینه و نفرت نسبت به

دیگران، می گویند یک ذره کینه در دلت باشد نسبت به مومن، نسبت به شخص که آن شخص دشمن خدا هم نیست که فقط مجوز ورود کینه از دشمن خدا را به دلت داری ،غیر از آن اگر بود حتی وارد بهشت هم نخواهیم شد. یک ذره کینه از یک نفر در دلت باشد، می‌گویند این به ضرر توست نگذار بماند، برای تو بد است، قوه ی عشقت را می گیرد. کینه، حسد، نفرت. دیده اید یک وقت هایی می گویند، نمی دانم چرا از فلانی اصلا خوشم نمی آید! همین،حتی دشمنت، کسی که با تو دشمنی کرده، دیگر بزرگان چقدر دشمنان خودشان را تحمل می کردند. خود آقای صفایی می‌گویند، هر وقت به زیارت امام‌رضا(ع) می‌رفت توصیه می‌کرد، یکی را مد نظر قرار دهید و برایش دعا کنید. اصرار کردند که حاج آقا شما چه کسی را مد نظر قرار داده اید؟ می‌گویند آقای صفایی آخرش مجبور می‌شود بگوید. نام کسی را می آورد که اکثر دردسر و مهجوریت ایشان از منشأ این فرد بوده است، یکی از شاگردهای آقای صفایی می‌آید می‌گوید.

این دل باید خالی باشد، این دل جای یک نفر است فقط، بقیه بیخودی آنجا مزاحمت ایجاد کرده اند. "القلبُ حرمَ الله" قلب حرم خداست، بقیه بیخودی آمده‌اند. می‌گفت که نشسته بودیم با آقای صفایی، فکر کنم همین جا بود زیر کرسی بودند و دور هم. یک دفعه یکی از شاگردهای آقای صفایی آمد، خیلی خوشحال، گل از گلش شکفته. وقتی که ماجرای آقای نجفی شهردار تهران پیش آمده بود، یکی از

رفقا این مطلب را در گروه گذاشت، داستانی که آقای صفایی زیر کرسی نشسته بود یک نفر با خوشحالی وارد شد که حاج آقا فلانی بود، شما را اذیت کرده بود، گرفتنش ،حکم اعدام بریده بودند یا یک همچین چیزی. می گفت، آقای صفایی اول که به او توپید، گفت اگر تو جای او بودی و زودتر از او گرفتار می شدی چه؟ خودت را جمع کن. بعد می‌گفت،آقای صفایی؟ خیلی به هم ریخت، رفت اندرونی و برگشت، چشم‌ها یش از بس گریه کرده بود سرخ شده بود. حالا برای که؟ برای دشمنش،کینه که به دل ندارد هیچ، محبتش را هم دارد و می‌گوید: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

ایمان و عشق خدا در دلش بیاید، دیگر نمی‌تواند دوست نداشته باشد کسی را که خدا دوست دارد. خدا همه را دوست دارد جز دشمنانش را. در دعای مناجات المحبین، واقعا همین مناجات های خمسه عشر که سرشار از زیبایی است، کافیست برای تامل.

« اللهمَّ ارزُقنی حبَّک و حبَّ من یحبُّک»[۲۳]خدایا محبت خودت را در دلم قرار بده و محبت کسی که تو را دوست دارد و لو اینکه با من بد است ولی تو را دوست دارد، محبتش را در دل من قرار بده. «وَ حُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِی إِلَی قُرْبِکَ»[۲۴]و حب عملی که من را به تو نزدیک کند، عاشق آن عمل بشوم. این موانع، غرور، کبر، شرک، که ما

---

[۲۳] مناجات خمسه عشر
[۲۴] همان

الحمدالله جامع الشرایط هستیم و همه را یکجا با هم داریم. انصافاً یه نگاهی به دل خودمان بکنیم، حالا اینها که طنز است. گفت :خنده ی تلخ من از گریه غم انگیز تر است. یک نگاه به دلهامان بکنیم، شرک در دل مان نیست؟ حسد در دل‌مان نیست؟ کینه در دل مان نیست؟ بخل در دلمان نیست؟ نمی دانم، نفر ت در دل‌مان نیست؟ حتی یک وقت‌هایی آدم کینه ی اهل بیت را به دل می گیرد، کینه ی خدا را! چند سال پیش فردی به من زنگ زد و گفت می‌خواهم بروم شکایت امام حسین(ع) را به پدرش بکنم! که فلان کار را می‌خواستم برایم نکرده است، کینه ی محبوب ترین بندگان خدا را به دل می گیرد! کینه ی خدا را به دل می گیرد! تو محروم می شوی. تو یی که بهره را از دست می دهی. این ها هر چه عمل هست همه را می سوزاند. چرا ما نباید بهره ببریم؟ خب می سوزاند همه را. خودمان داریم قلع و قمع می‌کنیم. علاوه بر اینکه یک ضرر دیگه ای هم دارد، آرامش را از آدم می‌گیرد. «أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةً الْحَقُود»[۲۵]چه کسی راحتیش از همه کمتر است؟ آدم کینه توز راحتیش از همه کمتر است. یک داستان می خواندم، یک شخصی با همسایه اش لج بود وحسادت داشت نسبت به او، اگرحسد در دل باشد، یک سری شاخ و برگ هم دارد. یک سری مسائلی که بالاخره سعی می کنم طرف را خرابش کنم حالا با غیبت و تهمت و با هرچه. خیلی از دست همسایه کفری بود. دیدید گاهی

[۲۵] بحار النواد جلد ۷۵ ص ۳۷۳

آدم‌ها از دست یک نفر خیلی کفری هستند دیگر روی خودشان پیاده می‌کنند. مرد غلامی داشت، به غلامش گفت: من هر چه فکر می کنم چطور تلافی کنم با این آدم، فقط یک راه به ذهنم می‌آید، این که تو بیایی سر پشت‌بام سر من را ببری و قتل را به گردن فلانی بیندازی. می رسد به اینجا که « النار ولا العار» گفت پشیمان شدم، فهمیدم چه غلطی کردم. امیرالمومنین(ع) فرمود :خب باشه بیا بگو من غصب کردم خلافتی را که حق علی بود. گفت که «النار ولا العار» می‌رم جهنم ولی این را قبول نمی کنم. ببینید آدم به کجا می رسد!

مرد گفت قتل من را گردن فلانی بینداز. غلام با هزارتا بدبختی مجبور شد این کار را کرد، نهایتاً آمدند غلام را گرفتند، غلام عذاب وجدان گرفت و گفت ارباب من چنین کاری کرده با همچین نیتی. گفتند تو که آدم خیر خواهی هستی و نمی خواستی گناه را گردن کس دیگری بیاندازی، به همین خاطر خودت را هم می بخشیم. خونش بر باد رفت و جانش از بین رفت. آدم‌حسود کینه توز و کسی که غرور دارد یا یکی از موانع را، حتی از زندگی هم لذت نمی برد. آدم بخیل از پولش هم نمی تواند لذت ببرد، نگران است کم بشود، حیفش می آید. (یک صلوات)

حتی همین ها آرامش را از آدم می گیرد. آدم می خواهد به آنها بگوید : آخرت هم نمی خواهی به دنیای خودت برس.

باور کنید آدم ها را می‌بینیم که به لحاظ طبیعی چند سالی هم از دست عزرائیل قسر در رفته، به دنبال دین و آخرت هم نیست، ولی دلش نمی آید حتی خودش بخورد، بابا فلانی! تو که تا آخر عمرت اسکناس بخوری باز هم داری برای چه اینقدر حرص می‌زنی؟! طرف یک میلیاردو خورد ه ای در گرانی سکه خریده، خانه را فروخته داده سکه. سکه یک دفعه آمد پایین، سکته کرد و مرد. همین، خودت هم نتوانستی کیف کنی. من خوشم می‌آید آدم های بی قید و بندی را می بینم که حداقل به دنیای خودشان می‌رسند. ولی بعضی ها، نه خود خورم نه کس دهم گنده کنم به سگ دهم، نه خودش می خورد و نه به کسی می دهد، آخرش هم گنده می شود. پس اینها موانعی هستند، همان موش هایی که ته انبار هستند. روایت داریم کسی که یک مومنی را آزار بدهد، دیگر هیچ عملی از او قبول نمی شود. مگر اینکه فکری کند برای خودش. این هم از آن موانعی است که مانع اصلی ریزش هستند. بعضی از موانع هستند، اگر شما بهره هم ببری باعث حبط عمل می شوند. ممکن است شما امکاناتی را با دل خالص جمع کردی ولی موانع آمده باعث حبط شده است. روایت داریم که می‌گوید حسادت، ایمان را می‌خورد و از شما کم می‌کند. آیه ی قرآن «لیَحبَطنَّ عملکم»[۲۶] شرک عمل شما را حبط می کند. کفر و شرک چیست؟ لازم نیست حتماً آدم همه چیز را منکر شود. اینکه مثلاً

---

[۲۶] سوره زمر آیه ۶۵

رزاقیت خداوند را منکر شوی نه لزوماً در گفتار، باورت این باشد. ما بچه بودیم می گفتیم خب خدا در حد یک میلیون می‌تواند جور کند ولی اگر قرار شد ده یا بیست میلیون جور کند، اینقدر دیگر توان ندارد! این روایت را می خواستم بگویم «لا یَقبَلُ اللّهُ مِن مُؤمِنٍ عَمَلاً و هُوَ مُضمِرٌ عَلی أخیهِ المُؤمِنِ سُوءا»[۲۷] کسی که در دلش به مومنی بد بین باشد، هیچ عملی از او قبول نمی شود. عجب، حسد،غرور.

این آیه مربوط به این موضوع «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنّ عَمَلُكَ»[۲۸] اگر شرک بورزی، اعمالی هم که از دستت در رفته و انجام دادی، آنها هم حبط می شودو از بین می‌رود و اگر ایمانی هم بوده از بین می‌رود. پس در مرحله ی اول این شد که سفره ی خدا پهن است، اما یکسری موانع وجود دارد که اصلاً نمی گذارد عمل ثبت شود و بهره ای داشته باشد، موانعی هم هست که اگر اعمالی هم انجام شده باشد و قبول شده باشد حبط می کند و از بین می‌برد. داستانی می‌خواندم، روباهی به مزرعه ی کشاورزی آمد و به بخشی از محصول آسیب زد. کشاورز کینه ی روباه را به دل گرفت، تله گذاشت و روباه رابه دام انداخت. پوشالی را به دل روباه بست. پوشال را به نفت و روغن آغشته کرده و آتش زد و روباه را رها کرد. روباه افتاد در مزرعه و لابه لای گندم ها و همه را به آتش کشید. این واقعاً داستان همان موانعی هستند که در

---

[۲۷] کافی ۸\۱۳۶۱۱۲
[۲۸] سوره زمر آیه ۶۵

وجود ما جا خوش کرده‌اند. کبر و غرور و شرک که همه چیز را می سوزانند و از بین می‌برند. روز قیامت طرف می آید و با خودش الحمدلله می گوید که الآن چه خبر است! حاصل عمری که زحمت کشیده‌ام. الله اکبر! اینها را که می‌گویم خودم می‌ترسم، آدم خودش می‌داند که دستش خالی است و خودش هم عمل نکرده است به این حرف ها. پناه می‌برم به خدا. آقا یک نگاه غضب آلود به پدر و مادر کردی، خودت فکری به حال خودت بکن دیگر، تا آخرین عمر نماز های تو پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه تو به کنی و اصلاح نمایی و جایش را پاک کنی. همه را می سوزاند. (در پاسخ به سوال حضار) الآن دیگروقت تعارف نیست. حالا باید چه کار کرد؟ آقای صفایی فرمولی داده‌اند در کتاب صراط. باید چهار قدم را برداری. من از ماه رمضان امسال که خارج شدم، با خودم گفتم ما همیشه چند روز مانده به ماه رمضان دغدغه پیدا می‌کنیم که چه کنم؟ چگونه آماده شوم؟ می‌خواهم بروم مهمانی، فلان کنم. اما از وقتی که از ماه رمضان خارج شدیم باید برای ماه رمضان بعد برنامه ر یخت.

برسیم به جایی که کینه نباشد، شرک نباشد، غرور نباشد. برای همه ی اینها برنامه‌ریزی کرده باشیم. مهم این است که در طرح ما باشد. یک موقع هیچ برنامه‌ای برایش نداریم. باید در طرح باشد. قدم اول این است که آقای صفایی می گوید، که فهمیده باشی در تو چه می‌گذرد، دقت می کنی. بفهمم چه خبر است. خودم را نگاه می کنم

می‌بینم پر است تا دلت بخواهد. این را هم بگویم خدمتتان که مشکل ما چیست که اینها وجود دارد، کینه نمی رود در دلمان، ریا می‌رود در دلمان، نمی دانم غرور می رود در دلمان، اینها علتش‌چیست؟ مراقبت نکردن های ماست. در وازه بانی نمی‌کنیم. آقا! کینه رفت دلت اشکال ندارد، نگذار بماند. شب بشین حساب کتاب کن، چطور صد هزار تومان پول به دست می‌آوری برای فردا صبح کلی برنامه ریزی می کنی که پول را چکار بکنم. بنشین برنامه‌ریزی بکن. روایت داریم که مومن کینه در دلش می‌آید ولی همان جا، در همان مجلس، می‌خواهد از مجلس خارج شود، دیگر کینه در دلش نیست. هرچه هست همینجا خاک می شود. طبیعی است با یکی دعوا می کنم، عصبی می شوم، از دستش ناراحت می شوم، ولی همانجا تکلیف را روشن می کنم، همان جا، نمی گذارم بماند و آفت بشود، دمل بشود برای من. مرحله اول این است که فهمیده ای در تو چه می گذرد و مرحله دوم، قدم دوم این است که این وضع را توجیه نکنی. حاج آقا ناامیدمون کردی، یک خورده از آن امید وار کننده هایش بگو، حاج آقا از آن کولوا و اشربوا هایش هم بگو. گفت : «کلوا واشربو را تو در گوش کن

ولاتسرفوا را فراموش کن»

ما هم فقط کلوا واشربوا را می‌خواهیم. بخور بخور. ما آنقدر وقت نداریم که هی بخواهیم بنشینیم خودمان را هم امیدوار کنیم. بین خوف و رجا باید حرکت کرد. بسم الله، چیزی هم نداریم که بخواهیم پزش را بدهیم، نه الآن اینهاست. ان‌شاءالله بیشترش می کنیم. قدم دوم اینکه این وضع را توجیه نکنیم. سوم چه؟ این است که خودت را برای یک عمر درگیری آماده کنی. فکر نکن برای یک روز، دو روز و یک ساعت و دو ساعت است، لحظه به لحظه باید خودت را کنترل کنی. فرمود: «لَیس مِنّا مَن لَم یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَومٍ» [۲۹]

از ما اهل بیت نیست کسی که هر لحظه محاسبه نمی کند. نمی گوید محاسبه ی اعمال، نمی گوید اعمالت را محاسبه کن که چند تا عمل داری. «تحاسبوا انفسکم» خودت را محاسبه کن. چقدر بزرگ شدی؟ چقدر وسعت پیدا کردی؟ دلت چقدر وسعت پیدا کرده است؟ خدا می آید در این دل تنگ و تاریک؟! مگر می‌شود؟! گفت:

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب[۳۰]

خدا در این خانه خرابه جایش نمی‌شود. «القلب حرم الله» قلب خانه خداست غیر خدا را در این خانه جا نده. خودت را برای یک عمر درگیری آماده کن. یک عمر هر لحظه دشمن در کمین نشسته است.

---

[۲۹] الختصاص ۲۶
[۳۰] صائب تبریزی

و قدم آخر، اصل بحث و شاه کلید این است (زمان تمام شد تازه شاه کلید را پیدا کرده) قدم چهارم این است که با محاسبه ها و مقایسه ها خودت را همراه با شی. مقایسه، تعقل ماست. یاد نگرفتیم تعقل، سنجش و کار با آن ها را. فقط پزش را می دهیم و می گذاریم در ویترین.

آقا یک نفر به من بگوید، کار عقل چه بود؟ سنجش بر چه اساسی است؟ ملاک‌هاییش چه بود؟ نظارت و سنجش، یکی نظارت بر اهداف و دیگری نظارت بر راه‌های منتهی به هدف. در سته؟ شما باید هدفی را که انتخاب کردی مدام با تعقل و سنجش از آن حمایت بکنی، به روزش کنی. «آللّهُ خَیرٌ اَمّا یشرکونَ»[۳۱] آیا خدا بهتراست یا آنچه برایش شریک قرار می‌دهید؟ مقایسه کنید دیگر. عبودیت، یعنی همین مقایسه ها. هر لحظه حرکت و محرک هایت را بررسی کن، مقایسه کن، سنجش کن. این حرکت بهتر است یا این حرکت؟ این محرک بهتر است یا این محرک؟ برای چه کینه ی فلانی را به دل گرفتم؟ کینه در دلم باشد بهتر است یا نباشد؟ ببخشم بهتر است یا نبخشم؟ بدهم یا ندهم؟ از این آقا متنفر باشم بهتر است یا دوستش داشته باشم؟نسبت به هدفم کدام برایم بهتر است؟ گفت چرا رشد کنیم؟ چرا؟ چون استعدادش را داریم و نیازش را. «ما اَدراک ما

[۳۱] سوره نما آیه ۵۹

العَقبه»[۳۲] این راه طولانی و دراز که ما قرار است برویم، حتماً ضعف ها یما ن جلویمان را خواهد گرفت یا اینکه دیگر کاری از دستمان برنمی‌آید. چرا از الآن به فکر نباشیم؟ با همین مقایسه ها. مشکل شیطان چه بود؟ عدم سنجش. این همه می گوید «اَفَلا تَعقلونَ» نمی‌خواهید تعقل کنید؟! یک کمی سنجش بکنی، مقایسه کنی؟ راهی که داری می‌روی، کاری که داری می کنی، برخوردی که داری می کنی. من دیشب میخواستم بروم منزل یکی از رفقا، آنجا هم اینجوری خودمان را گول زده بودیم که قرار است چهار نفر صحبت کنیم فضا عوض بشود، شاید تلنگری باشد. برایشان. پدرم گفت دوست دارد به ختمی برود. دیدم اگر آنجا بروم، دیر می شود. خب دلم می خواست به جلسه برسم، روی خوش نشان ندادم، نه اینکه بد اخلاقی کنم، خودم را به نشنیدن زدم.

بعد نشستم با خودم حساب کتاب کردم که میخواهی بروی آنجا برای چه؟ انسان یک وقتهایی یادش می‌رود. به خدا، ما فراموشکاریم. انسان یادش می‌رود، حواسش پرت می‌شود. بابا تورشد می خواستی. می خواهی بروی آنجا رشد کنی؟ رشد دارد در خانه ات را می‌زند، معطل چه هستی؟ دنبال چه هستی؟ شادی ها، غم ها، حسادت‌ها، غرورها، غضب ها کبرها. به راحتی از کنار اینها نگذرید. درست است، یکی می‌زند در گوشت ناراحت می‌شوی، یکی قرار بود برایت کاری

---

[۳۲] سوره بلد آیه ۱۲

بکند، نکرده، از او توقع می‌کنی، طبیعی است، ولی حواست باشد انسان طبیعی کسی است که طبیعی نباشد. عبودیت یعنی اینکه از طبیعت خود خارج شده باشیم.

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به در آی

که صفایی ندهد آب تراب آلوده[۳۳]

حضرت عیسی می فرماید:«لَنْ یَلِجَ مَلَکُوتَ السَّمآءِ مَنْ لَمْ یُولَدْ مَرَّتَیْنِ» به ملکوت آسمانها را پیدا نمی‌کند مگر کسی که دو بار متولد شد. یک بار از مادرش، یک بار از خودش، از طبیعتش. یک بار هم به خودمان نهیب بزنیم. چرا اینقدر ناراحتی؟! برای چه چیز های جزئی این قدر تو را به هم می‌ریزد؟! می گویند اینها طبیعی است ولی به چالش بکش ای طبیعی بودن را. من آبرویم را پیش شما می‌برم، شما آبرویتان را پیش خودتان ببرید. من چند روز پیش رفتم بالای پشت بام خانه، حالا ما تازه خانه مان را ساخته‌ایم و تعمیر کرده ایم، دیدم جایی از کولر مشکل پیدا کرده و آب روی زمین می‌ریخته، آب قم شور است، جایی بماند شوره می بندد، آب از کولر چکه کرده بود ریخته بود روی موزائیک ها و شور ه بسته بود،به مرور می تواند موزاییک را بخورد و به مرور سقف هم نم بزند. من مشغول بودم به کارهای دیگر برای اینجا مطلب آماده می‌کردم و مطالب خودم و

---

[۳۳] حافظ

کارهای خودم، متوجه نبودم چرا با دیدن این وضع به هم ریختم و کلافه شدم. آخر شب وقتی می خواستم بخوابم، نشستم یک بررسی تحلیلی کردم که چرا ناراحت شدی؟ آخر چرا این شوره های روی موزائیک تو را ناراحت کرد و نگران شدی؟! این وصف حال همگی مان هست، وقتی روی لپ تاپ خطی بیفتد، گوشه ی گوشی که می پرد،عینک فلان می شود،خراب می شود یا موتور مان را دزد می برد.... چرا ناراحت شدی؟! آیا غیر از این است که به آن دل بسته بودی. برای چه دل بستی؟ چه بود؟! وقتی تا تهش می روی و تحلیل می کنی، آخرش به چه می‌رسی ؟ یا مردم است یا نفست یا شیطان یا دنیا، یکی از این چهارتا است. اولش حواست نبود، تحلیل کن، چرا کینه ی فلانی را به دل گرفتی؟ جلوی جمع ضایعت کرد؟ خب به درک، مگر تو قرار بود در چشم مردم بنشینی؟! ببینید ما اگر یک نفر وقتی تنها هستیم، بهمان یک چیزی بگویند، ناراحت نمی‌شویم ولی اگر جلوی جمع به ما بگویند. حالا گفت، چه اتفاقی افتاد؟ خب به خاطر اینکه مردم دیدند ناراحت شدی؟ مگر نگاه مردم به تو رشد می‌دهد؟! نه. همیشه باید مقایسه بکنی. خدا بزرگتر است یا شیطان؟ خدا بزرگتر است یا نفس؟ خدا بزرگتر است یا دنیا؟ مقایسه کن. آدم باید هر لحظه این مقایسه ها را داشته باشد. قرار نیست به خودت تحمیل کنی، زور بزنی تا اینکه کینه ی پدری از دل بیرون بیاید، این جوری به درد نمی‌خورد. تحلیلش کن، برو به سراغ مبانی. اینها را بگذار کنار،

حسادت ورزیدی. چرا حسودیت می‌شود؟ نسبت به خودت تعارف نداری که. چرا نسبت به فلانی حسودیم می‌شود؟! ما که با هم بودیم.

ما چهار، پنج تارفیق بودیم، هم سن، با هم رشد کرده بودیم. باهم تا یک جایی آمده بودیم. بعد یک دفعه یکی از ما وضعش خوب شد، رفت یک خانه خرید، خانه سه طبقه و بزرگ. یکی از رفقا که گچ کار بود قرار شد بیاید خانه ی این رفیق مان را گچ کاری کند، یعنی الآن ایشان شده بود کارگر و او ارباب. می گفت ما رفیق جینگ هم بودیم، آمد خانه ی ما را گچ کاری کرد، تا خانه را ندیده بود گفت: فلانی اصلاً صحبت پول را نکن، گچ کاری، شیرینی خانه ات، فقط مصالح را برای من حساب کن. یک مدتی که کارکرد دیدم اخلاقش عوض شد، عصبانی است و می‌گفت: چرا پول ما را نمی ریزی؟ زد زیر یک سری قرارهایی که گذاشته بودیم و فلان مقدار پول طلب کرد، بعد هم قهر کرد و رفت و فاصله گرفت. چرا؟ حسادت، چرا او باید داشته باشد و من نداشته باشم. همین جا جلویش را نگیری می‌شودمثل رفیق آیت الله بروجردی. می گوید: خبردار شدم هم بحث دوره ی پایه اول و دوم طلبگیم دارد از دنیا می‌رود، رفتم پیشش در حال احتضار بود، هرچند می‌خواستم شهادت را به او القا کنم می گفت: خدا عدالت ندارد. به حالت بیهوشی می‌رفت و برمی‌گشت، حالش که یک خورده بهتر شد گفتم : فلانی چه می گویی؟! دیگر آن موقع آدم نمی تواند دروغ بگوید، چون اینها را یک عمر در دلم نگه داشته ام، اینها که همان جا

نمی ماند، «حُصِّلَ ما فی الصُدور» آنچه در سینه هاتان کاشتید، اینجا محصول می‌دهد. محصولش می‌شود تیغ به چشم فلانی فرو کردن. خیلی وقتها در دلم یک کینه ای از طرف دارم، نمی‌توانم بیایم بزنم در گوشش، پس خرابش می کنم، غیبتش را می‌کنم. گفت: «الْغِیبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ» عاجز، غیبت می‌کند وقتی که نمی تواند برود بزند در گوش طرف، پشت سرش ازاو کم می‌کند. گفتم: این حرف‌ها چیست که داری میزنی؟ گفت: ما با هم شروع کردیم پایه ی یک طلبگی با هم، هم بحث بودیم، چرا تو باید بشوی مرجع عالیقدر جهان تشیع و من طلبه ای که اصلاً هیچ کسی من را نشناسد.

روی خودم کار نکردم، آرامش را از من گرفته، بگذریم از این که جهنم را هم برایم آماده کرده است. بهره هایی هست، ماه رمضان هست، آقا! از الآن بخواهم برای ماه رمضان بعد آماده شوم،

باید هرچه در این دل است بریزم بیرون، چطوری بریزم بیرون؟ تحلیلشان کنم، دانه دانه بررسی کنم، چه در دل من است. کینه در دلم هست؟ کینه ی چند نفر را در دل دارم؟ همه را بیارم روی کاغذ. کینه ی چند نفر، از چند نفر بدم می آید؟ به چه کسانی حسادت دارم؟ با چه کسانی مشکل دارم؟ چه چیز هایی را دوست دارم؟ چه چیزهایی من را عصبانی می کند؟ چه چیزهایی من را خوشحال

می‌کند؟ همه ی اینها را بررسی کنم، حداقل بیاورم روی کاغذ. قدم اول اینکه فهمیده ای در دل تو چه میگذرد.

قدم دوم این که توجیه نکنم. قدم سوم، حواسم باشد، وقت خوابیدن نیست. «مَن نامَ لَم یَنُم عَنه» یعنی کسی که خوابید،دیگران نسبت به اوخواب نیستند.

یک فایلی در گروه گذاشتم، در ارتباط با چگوارا، نمی‌دانم دیدید یا نه، یک فیلسوف فرانسوی می گوید: از چگوارا وقت خواستم. چگوارا یک آدم بی دین و بی خدا مارکسیست بود ولی آزادیخواه، انقلابی و چریک بود که به کشورهای مختلف سر می زد و سعی می کرد کمکشان کند تا به آزادی برسند. فیلسوف می گوید: از او وقت خواستم بروم با او مشورت کنم، می دانید چه ساعتی به من وقت داد؟ دو نیمه شب! نشسته بودم دیدم آمد، اتوکشیده، خوش تیپ، آماده، انگار صبح از خواب بیدار شده، حمام کرده نشست جلوی من، گفتم: چرا این موقع به من وقت دادید؟ گفت: این قدر ها فرصت نداریم، دیگر نباید خفت. می‌گفتند، آقای صفایی خوابش چرتی بوده است، یک موقعیت پیدا می کرد که یک لحظه خوابش ببرد،دوباره بقیه کارها، اصلاً خوابش نمی برد. مگر ما چقدر فرصت داریم؟! قدم اول این است که فهمیده ای در تو چه می گذرد. قدم دوم این است که این وضع را توجیه نکنی. قدم سوم، خود را برای یک عمر درگیری

آماده‌سازی. قدم چهارم، محاسبه ها و مقایسه ها، آقا، شب به شب، ده دقیقه، نیم ساعت، یک ساعت، بگذار برای محاسبه. از فلانی بدت آمد، سریع برو محاسبه کن، نگذار بماند. احساس کردی یک خرده برایت سخت است فلانی ماشین خریده، محاسبه کن، مگر داده ها ملاک ارزش و افتخار و برتری بود؟ بارش زیاد تر شد، مسئولیتش سنگین تر شد. حالا برای هر کس فرق می‌کند، ممکن است برای دیگری ماشین نباشد، یک عمر رفتم برای یک گروه صحبت کردم، یک دفعه یکی از راه می‌رسد و می‌خواهد بهره‌های مرا بچیند. «إنَّ شَهَواتِ الخَلقِ مختلفةٌ»[۳۴] خواسته های مردم مختلف است، هر کس به حسب حال و کار خودش برای خودش سعی می‌کند. دقت می کنید؟ نگذارم این بماند، چطور؟ یک جای دستمان زخم شود، مراقبت می‌کنیم خاک نخورد، چه جور که اگر احساس کنیم یک سرماخوردگی پیش آمده، مراقبت می کنیم. آقای عزیزالله حیدری از شاگردان آقای صفایی، ایشان یک بیماری گرفت به نام «گیلن باره» بیماری عجیب و غریبی که سیستم ایمنی را از کار می اندازد. من شنیدم یکی از دلایلی که می‌تواند این بیماری را ایجاد کند، سرماخوردگی کهنه است که به آن رسیدگی نکنی. وقتی یک ویروس وارد بدن می‌شود،اگر رسیدگی نکنید، چنین بلایی سر آدم می آورد. پس چطور ما حواسمان به دلمان نیست؟ آقا شیخ عباس

---

[۳۴] الاحتجاج ۲\۱۵۹\۱۹۲

اسکندری اینجا تعریف می کردند که دونفر آدم میانسال داشتند با هم معامله می کردند، بچه ای جلو رفت، می خواست حرفی بزند یکی از آن دو نفر دست به صورت بچه زد و گفت: بچه برو کنار، بچه که در کار بزرگترها دخالت نمی‌کند. بچه بزرگ شد، می گفت تا چهل سال کینه در دلم ماند من خودم میانسال و آنها پیرمرد شدند، داشتیم یک معامله می‌کردیم که یک دفعه همان فرد آمد و خواست دخالت کند، دست گرفتم روی سینه اش و گفتم برو عقب پیرمرد که نباید در کار چهار تا کار بلد مداخله کند. خالی شدم. چهل سال کم نیست. اینها همه دقیقاً از زمانی است که به خودمان حق می دهیم، مشکل ما همین است که به خودمان حق می دهیم، تمام حق را مال خودمان می دانیم، که فلانی حقش همان بود. به چه حسابی می‌گویی حقش همان بود؟!

وقتی به خودمان حق می دهیم، عصبی می‌شویم، می‌خواهیم پرخاش کنیم و سر طرف خالی کنیم و مشکلات درست کنیم.

پس مقایسه، تمرین و تحلیل به جای تحمیل. بررسی کنم تهش را دربیاورم. این را هم بگویم خدمتتان و شما را به خیر ما را به سلامت، الآن هم نمی روید بخوابید که می خواهید بمانید همینجا، تا صبح برای هم جک تعریف کنید.

از امام حسین علیه السلام در مورد ادب سوال کردند. «سئِلَ الاْمامُ الْحُسَینُ علیه السلام عَنِ الاْدَبِ، فَقالَ: هُوَ اَنْ تَخْرُجَ مِنْ بَیتِک، فَلا تُلْقِی اَحَداً اِلاّ رَأَیتَ لَهُ الْفَضْلَ عَلَیک.» [۳۵]

پایت را که از در خانه می‌گذاری بیرون، هر که را می بینی از خودت برتر بدانی. این معنای ادب است. هر کسی را دیدی از خودت برتر بدانی. ما برای خودمان ربکم الاعلایی هستیم، ماشین فرعون سوار می شویم. دوستمان پشت شیشه ی ماشینش نوشته بود: ما همه فرعونیم مصر هامان کوچک و بزرگ است. با خودش گفته بود الآن است که همه می‌گویند چه جمله‌ای! حالا به ماشینش می گویند ماشین فرعون. وقت استفاده از جملات آقای صفایی حواستان باشد. یه جایی هم بودیم، جمله ی آقای صفایی را روی دیوار زده بودند. جمله این بود که ما به اندازه‌ای که به کاسه توالت خانه یمان می‌رسیم اگر به دل هامان می رسیدیم الآن دلمان طور سینا بود. زده بود روی دیوار. کرمان با آقای خاکسار بودیم، خدا رحمتش کند آقای خاکسار، مرد خوبی بود. خدا حفظش کند، دلم برای دیدنش تنگ شده است، چند روز پیش زنگ زدم یک دل سیر صحبت کردیم. آقای خاکسار رفت کرمان.

[۳۵] کلمات الامام حسین علیه السلام ص ۷۵۰

جمله را زده بودند به دیواری. یک بنده خدایی با خانمش می‌آمد جلسه، گفت :تکلیف ما چیست؟ گفتم: چرا؟ گفت زن ما نه به کاسه ی توالت خانه می رسد نه به دلش.

خلاصه یک وقتهابی جملات آقای صفای ایهام دارد.

خب، خیلی فرمول سختی نبود، حرف‌هایی که قبلا بارها و بارها گفتیم، باور کنید همه اش در تمرین است و در مقایسه. به قول آقا صفایی، مشکل ما جهل ما نیست. ما می دانیم به خدا می دانیم، آنقدری که با آن می توانیم به خدا برسیم. ولی مشکل ما، مشکل کفر است، عمل نمی‌کنیم، اهمیت قائل نمی‌شویم، برنامه‌ریزی نمی‌کنی. آنقدر که برنامه‌ریزی برای خیلی چیزها می کنیم برای خودمان برنامه ریزی نمی کنیم، خودمان را جزء موجودی به حساب نمی‌آوریم.

خب ببخشید وقتتان را گرفتم، این موقع شب. چگوارا ساعت دو شب وقت می داد، حالا برای ما یک ساعت دیگر مانده و طلب داریم.

سوال درست حسابی بپرسید، ساعت دوازده شب است. (در پاسخ به سوال حاضر) شما نگران نباش، طرف از بهشت برای مردم می گفت،گفتند بابا مرد مغرور میشونداینقدر از بهشت نگو از جهنم هم بگو. گفت: آنجا که خودشان می‌روند و می‌بینند، بگذارید از بهشتی که نمی بینند برایشان بگویم.

اگر مردم همه اجتماع کنند بر حب علی بن ابی‌طالب، خدا می فرماید: اصلاً آتش را نمی آفریدم، درش را می‌بستم. دیگر شما آماده شو نگران جهنم نباش. باران، رحمت الهی است ولی

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس[۳۶]

در شوره زار تیغ می روید، مشکل باران است؟ خیر. زمینت را باغ کن، کودش بده، آماده اش کن، شخم بزن و دانه اش بپاش. طرف می‌رفت حرم امام رضا علیه السلام و دعا می کرد که در بانک انصار، ماشینی برنده شود، از طرف حرم امام رضا علیه السلام، رفتند به خوابش که بابا یک حسابی در بانک انصار باز کن اول، ما کجا به اسم تو ماشین در بیاوریم؟! طرف را می‌خواستند اعدام کنند، گفتند :خواسته‌ای داری؟ گفت:یک مرتبه قبل از مرگ بچه هایم را ببینم. گفتند چند تا بچه داری؟ گفت : من هنوز ازدواج نکرده ام.

خدا توفیق دهد بتوانیم این دل را خالی کنیم از غیر حضور مهربان خدا تا بتوانیم از ایام‌الله استفاده کنیم. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

---

[۳۶] سعدی